



دیدیه وَن کولارت
پدرِ حضانتی

ترجمه‌ی بنفشه فریس آبادی

- جهان‌نو -

تو که در دنیا مرا بیش از هر کس دیگر می‌شناختی، مُردی درحالی‌که چیزهای زیادی را درباره‌ی من نمی‌دانستی. چیزهایی که چندان هم مایه‌ی مباحثات نیستند. در هفت‌سالگی پیش از آن‌که خود را پیش از موعد، یتیم بدانم، نزد دوستانِ مدرسه، معلم‌ها و کشیش‌ها، وجود تو را در نقش پدرم تکذیب کردم. آن آدمِ علیلی عصابه‌دست و عبوس از درد فراوان که اصرار داشت با سرعت سی کیلومتر با اتومبیلِ فوردش رانندگی کند و یک صف طولانی بوق ممتدِ خشمگین پشت‌سر خود راه بیندازد، به عنوان پدر چندان شخصیت درخشانی نبود. علاوه‌برآن، تو هیچ اهمیتی به اجداد و ریشه‌ی اشرافیِ خود نمی‌دادی و برای آن‌که نامت را کوتاه‌تر کنی، خود را «وَن‌کو»^۱ معرفی می‌کردی، درحالی‌که در خانواده‌ی بلژیکی‌ات که تو دیگر هیچ رابطه‌ای با آن نداشتی، از نُه قرن پیش همه کنت و بارون بودند. زمانی که همه‌ی بچه‌های همسن من برای خود روی درختِ خانه درست می‌کردند، من همه‌ی وقتم را در شجره‌نامه‌ی خانوادگی مان می‌گذراندم. جایی که پُر بود از اسقف‌ها و مُبلغ‌های مذهب، وزیران، شهردارها و راهبه‌هایی که برای تبلیغ مسیحیت به افریقا رفته و آن‌جا آدم‌خواران آن‌ها را خورده بودند: اصل‌ونسیبیِ رویایی! این روابط فامیلیِ فلامان^۲، باعث غرور و افتخارِ من بود. ناگهان احساس کردم دیگر تو را منشأ خانواده نمی‌دانم. کسی را می‌خواستم که بیشتر از تو باشد، بهتر از تو باشد.

۱. اشاره به ابتدای نام خانوادگی نویسنده پدرش، وَن کولارت. وَن در نام خانوادگی، نشانه‌ی اشرافیت است. - م.

۲. منسوب به فلاندر، ایالتی در فرانسه و بلژیک. - م.

با این حال پیش از تکذیب، یک شانس دیگر به تو دادم. تو را، بی آن که از چیزی خبر داشته باشی، فرستادم تا تعدادی کارت ویزیت جعلی با این مضمون برایم پرینت کنی: (کنت ر. وَن کولارت، وکیل بین المللی، سفیر ویژه ی بلژیک در دیوان بین المللی دادگستری در لاهه). روی کارت ویزیت ها هم با تقلید از دست خط تو برای معلم، کشیش محل و خانواده های دانش آموزان دیگر تبریک سال نو نوشتم و کارت ها را به صاحبان شان رساندم. عناوین روی کارت هیچ ربطی به تو نداشتند. در حقیقت من از تو نجیب زاده ای ساخته بودم پنهان در لباس سیاست، اما همه با یک آدم شوخ طبع از ریخت افتاده از شدت درد مواجه می شدند که برای پرت کردن حواس مردم از مشکلات جسمانی اش، برای شان جوک های بی مزه و مبتذل تعریف می کرد. دوستانم می گفتند «بابات خیلی خنده داره»

از خود بزرگ بینی آن ها بیزار بودم و به خاطر تورنج می کشیدم. تو واقعاً شایسته ی تصویری نبودی که از تو ساخته بودم. در نهایت یک روز در حیاط مدرسه - به این شرط که همه چیز محرمانه بماند - اعلام کردم که تو پدر حقیقی من نیستی و من فرزند نامشروع پادشاه بودون^۱ هستم که از زمان تولد مخفی نگاه داشته شده ام و رنه وَن کولارت، این وکیل بلژیکی - نیسی که مسئول حفاظت از من در برابر حسادت مرگ بار^۲ ملکه فابیولا^۳ بود، سرپرستی مرا بر عهده گرفته است.

برای اثبات حرف هایم هم از طرف کاخ لاکِن^۴ نامه ای نوشتم که مُهر سلطنتی روی آن زده شده بود. در آن نامه، یکی از مارشال ها از دام پزشکی خانوادگی ما به خاطر معالجه ی سگش تشکر می کرد. نامه روی همه تأثیر بسیار زیادی گذاشت تا جایی که دیگر هیچ کس در مدرسه با گویش فلامان صحبت نمی کرد. من تنها کسی بودم که کمی زبان آبا و اجدادی ام را بلد بودم، آن هم به کمک یک فرهنگ لغت جیبی فرانسوی - هلندی. دوزبانه بودنم را به کمک کتاب اصطلاحات کاربردی چاپ ۱۹۳۵ به همه نشان می دادم و جملات بی ربط اما رایج هلندی را در زبان روزمره ام استفاده می کردم. این کتاب را در یک حراجی پیدا کرده بودم. همه حرف مرا باور می کردند و به ترجمه های من اعتماد داشتند. آن نامه ها که من آن ها را «نامه ی رسمی» می نامیدم، ثابت می کردند که من نزد کنت وَن

۱. Roi Baudouin (۱۹۹۳-۱۹۳۰): از پادشاهان بلژیک بین سال های ۱۹۵۱ تا ۱۹۹۳. - م.

۲. Reine Fabiola (۲۰۱۴-۱۹۲۸): ملکه ی بلژیک و همسر پادشاه بودون. - م.

۳. Château de Laeken: محل اقامت پادشاه بلژیک و ملکه و فرزندان شان. - م.